

درس سیصد و نود و نهم: صوت ۴۲۱

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (10)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اضطرار موجب عدم تبدل حکم شرعی

مطلبی که در کلمات بزرگان مثل مرحوم حاج شیخ محمدحسین و امثاله نسبت به مانحن فیه وجود دارد این است که در مواقع اضطراریه تبدل موضوع و بالتبع تبدل حکم است یعنی حکم تکلیفی از مرتبه الزام به مرتبه غیر الزام که در نتیجه اباحه است تنزل و تغیر پیدا می کند. این یک مطلبی است که در خیلی از تقریرات اعلام این مسئله دیده می شود، مثلاً در احکام اولیه بر یک امری به واسطه موضوعی حرمت مترتب است و بعد از طرو اضطرار این حرمت متبدل به حلیت می شود و آن حکم به حلیت تغییر پیدا می کند زیرا وقتی که آن ملاک و مناط اولیه نسبت به آن موضوع تغییر پیدا کرد ملاک اولیه برای حرمت، فساد و افساد بود که به واسطه شرب خمر بر این موضوع مترتب بود و وقتی که آن ملاک تغییر پیدا کرد و تبدیل به وجوب شد تبدیل به مصلحت اهم شد که ابقاء نفس است، در نتیجه آن موضوع هم از آن حکمی که متعلق بر او هست متبدل می شود و حکم دیگری بر او تعلق می گیرد که عبارت از وجوب است نه تنها اباحه بلکه مسئله به طور کلی مسئله الزام و وجوب است. این مسئله خب در مورد همه موارد به چشم می خورد و دو نظریه در این مطلب وجود دارد؛ یکی اینکه موضوع از آن حالت اولیه خودش به طور کلی خارج می شود و منقلب به موضوع دیگر می شود که آن موضوع عبارت از امری است که من باب مثال حیات مترتب بر اوست؛ در اضطرار حیات مترتب بر اوست یا اینکه بقاء نفس مترتب بر اوست یا اینکه بقاء مال مترتب بر اوست یا بقاء عرض مترتب بر اوست. در تمام این موارد موضوع از آن عنوان اولیه که آن عنوان، معین حکم است - چه آن حکم، حکم وجوبی باشد و چه حکم سلبی و نهی باشد - در همه این موارد آن عنوان به عنوان دیگر منقلب می شود و وقتی که آن عنوان تغییر پیدا کرد مطلب همین طور است.

مثلاً مولا اگر حکم وجوب اکرام را مترتب بر عنوان علمیت کند، این **اکرم العالم** خب در هر جایی که این عنوان و وصف محقق می شود طبعاً حکم وجوب هم بر آن مترتب می شود حالا اگر این زید تا امشب عالم بود امشب عنوان علمش به عنوان جهل تبدیل شد و جاهل شد و با سایر ناس دیگر تفاوتی نداشت طبعاً **اکرم العالم** دیگر بر این زید مترتب نمی شود چون این وجوب مترتب بر عنوان علم بود و یا اینکه فرض کنید که اگر نهی بر عنوان فسق مترتب بشود مثل **لا تکرّم الفساق**؛ این نهی مترتب بر فسق است حالا اگر زید تا امروز فاسق بود و امروز توبه کرد و بنا گذاشت دیگر خطاء و گناه و ذنبی از او سر نزنند و همه هم این را دیدند که این انقلاب پیدا کرد و توبه او توبه واقعی بود و منقلب به جنبه تقوا شد خب این جنبه حرمت اکرام نه تنها

منقلب به جنبه حلیت می شود بلکه حتی ممکن است منقلب به جنبه وجوب بشود؛ وقتی که زید متقی شد وجوب **أَكْرَمُ الْأَتْقِيَاءِ** فرض کنید شامل حال او خواهد شد. اینها عناوینی است که بر این عناوین احکام مترتب است یعنی عناوین معین موضوعاتی است که بر این موضوعات عناوین مترتب است.

در مسئله اضطرار هم مطلب به همین کیفیت است یعنی یک عنوان که خودش معین تکلیف الزامی بود آن عنوان تغییر می کند و تبدل به عنوان دیگر پیدا می کند؛ تابه حال مفسده موبقه مترتب بر خمر بود الآن مصلحت ملزومه مترتب بر خمر است، تابه حال مفسده موبقه مترتب بر اکل میته بود الآن مصلحت ملزومه مترتب بر اکل میته است، تابه حال مصلحت ملزومه مترتب بر صوم بود الآن مفسده موبقه مترتب بر صوم است، ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ یعنی این مصلحت ملزومه در موقعیت صحت و سلامت به خاطر آن حیثیت عنوانی که مکلف که در حال صحت و سلامت و عدم مسافرت داشت منقلب به یک مفسده موبقه می شود به لحاظ طرؤ مرض، خب این یک مسئله ای است. از آنجایی که احکام مترتب بر عناوین هستند این مطلب به همین کیفیت خواهد بود؛ یعنی انقلاب آن عنوان موجب انقلاب در حکم است.

توضیحی در باب احکام اولیه و ثانویه

روی این جهت ما دو حکم داریم همین احکام ظاهری و احکام ثانوی که مطرح می کنند؛ حکم اول آن حکم ابتدائی است که **لَوْ خُلِّيَ وَطَبِعَهُ** شارع آن مکلف را در نظر می گیرد بدون طرؤ عنوان ثانوی یعنی مکلف در حال صحت و سلامت مدنظر شارع است، مکلف در حال اختیار مدنظر شارع است، مکلف در حالت عدم اضطرار مدنظر شارع است، مکلف در حال عادی بودن مدنظر شارع است، خب شارع بر این موضوع به واسطه این عنوان اختیار و عنوان عدم طرؤ مرض و عنوان حالت عادی احکامی را مترتب می کند که اسم این را احکام اولیه می گذارند حالا اگر این شارع آمد مکلف را به لحاظی و به خصوصیت و عنوان دیگری مورد توجه قرار داد مثلاً مکلف در حال مرض، مکلف در حال عدم اختیار، مکلف در حال اضطرار، مکلف در حال موت، مکلف در حال زوال عرض و آبرو و شخصیت، مکلف در حال ضیق و مضیق بودن، شارع برای این مکلف در این حال یک حکم دیگری برایش جعل می کند.

من باب مثال همین مکلف در حال عادی صوم برایش واجب است اما همین مکلف اگر مسافرت کند چون عنوان حضور تبدل به عنوان سفر شده است شما می بینید حکم هم تغییر پیدا می کند، همین مکلف در حال عادی باید نماز را تمام بخواند ولی این مکلف وقتی سفر می رود شما می بینید نماز را باید قصر بخواند، این قصرأ و تماماً دو حکم عادی است متنها این حکم اول مترتب بر عنوان صحت و سلامت و مترتب بر عنوان حضور است و آن حکم دوم مترتب بر عنوان قصر است نه اینکه حکم اولیه این عبارت از تمام است بعد در صورت عدم قدرت بر اتیان به حکم اولی، شارع حکم ثانوی را در مورد سفر و در مورد صلاة و قصر جعل

کرده است. این طور نیست یعنی در مورد صلاه و قصر این طور نیست که حکم اولی نسبت به مکلف تمام است، نه! حکم اولی نسبت به مکلف حاضر تمام است و حکم اولی نسبت به مکلف مسافر قصر است. اما در مسئله اضطرار این طور نیست؛ در مسئله اضطرار حکم اولی براساس مکلف در حال معتاد و در حال اختیار است. در صلاه مسافر هم مکلف در حال اختیار است و با اختیار خودش سفر می کند و کسی مجبورش نمی کند، این طور نیست که سفر بالاجبار باشد! یکی می خواهد همین الآن مسافرت برود. اگر کسی در ماه رمضان مسافرت برود، مسافرت کراحت دارد ولی حرام که نیست. در ماه رمضان قبل از ظهر بدون هیچ علتی یک دفعه مکلف می گوید که دلم می خواهد بروم اراک و برگردم. می گویند: چرا؟ می گوید که هیچ عاملی ندارد فقط یک چیزی در من هست دلم می خواهد بلند شوم. حالا شارع می گوید که چرا؟! شارع که نمی گوید. در حال اختیار و بدون هیچ گونه اضطراری و بدون هیچ گونه ضیقی مسافرت می کند.

پس این احکام در صورت سفر و در صورت حظر در حال اختیار و عدم طرؤ وضع شده اند. این را احکام اولیه می گویند. در احکام ثانویه جنبه اختیار از بین می رود و جنبه ضیق در آنجا حاکم می شود، جنبه جبر در آنجا حاکم می شود، جنبه اکراه در احکام ثانویه اعمال می شود.

حالا در مانحن فیه دو قول هست؛ یکی اینکه احکام ثانویه به کلی زمینه و ظرفیت و استعداد موضوع را در احکام اولیه از بین می برد، به طوری که احکام اولیه دیگر در آنجا جایی ندارد یعنی یک حکم از وجوب به اباحه شرعیه و اباحه واقعیه انقلاب پیدا می کند. زیرا از آنجایی که موضوع **عند الشارع لا یخلو من حکم من الأحکام الخمسة** وقتی که عنوان برای آن حکم اول از بین رفت و موضوع هم **لا یخلو من حکم من الأحکام الخمسة** فلزم ذلك أن یتقلب الموضوع إلى موضوع آخر یتعلق به حکم من الأحکام الخمسة؛ إمّا واجب أو حرام أو مکروه أو مستحبّ أو مباحّ یکی از احکام خمسّه است. اکل میتّه قبل از طرؤ عنوان اضطرار حرام بود و الآن یتقلب إلى الحلال أو یتقلب إلى الوجوب قبل از اینکه بخواید به مرتبه اضطرار برسد حلال می شود فرض کنید اکل میتّه الآن حرام است یک شخص می داند که تا یک ساعت دیگر به مرتبه اضطرار جدی می رسد خب حالا اشکال ندارد از الآن جلوی آن اضطرار را بگیرد، این فعلاً حلال می شود. یک ساعت دیگر که مشرف بر موت شد واجب می شود.

ببینید موضوع الآن تغییر و انقلاب پیدا کرد یعنی آن حکم اول به طور کلی از بین رفت و بعداً به خاطر طرؤ این حالت ثانیه حکم ثانی به وجود آمد. پس لازمه این حرف این است که در مورد اضطرار ما قائل به تعلق موضوع به یک حکم واقعی ولی واقعی ثانوی بشویم. حکم واقعی که عبارت از حلال و وجوب و اینهاست. این همان کلام مرحوم کمپانی و بسیاری از افراد در مانحن فیه بود در صورتی که اضطرار قبل از علم اجمالی حاصل بشود و اضطرار هم به امر معین تعلق بگیرد. کلام اینها حاکی نسبت به این مسئله بود. وقتی که مرحوم حاج شیخ محمدحسین می فرمایند که **هذا الموضوع أصبح حلالاً** یعنی به طور کلی مسئله حرمت در

اینجا منتفی می شود مثلاً تا الآن شرب خمر حرام بود ولی الآن دیگر به طور کلی منتفی است و وقتی که منتفی شد و به جای او حرمت آمد دیگر شما چه حرمتی را می خواهید استصحاب کنید؟! دیگر حرمتی در اینجا وجود ندارد تا بخواهید او را استصحاب بکنید یا در او شک بکنید! الآن این تا اینجا حرام بود الآن حلال شد و حلال را که استصحاب نمی کنند، حرمت را استصحاب می کنند. **انقلب واقعاً إلى الحلیة أو إلى الوجوب** خب این یک بحث است.

قول دوم در اینجا این است که اضطرار، جعل حکم ثانوی در قبال حکم اولی نمی کند اضطرار عبارت از طرّو مانع در قبال حکم اول است یعنی وقتی که به یک موضوع در حال عادی حکمی از احکام تعلق گرفت در موقع اضطرار آن موضوع به واسطه انقلابش به موضوع دیگر **لا یترتب علیه الحكم الأول و لا یترتب علیه شیء** یعنی نه حکم اول بر آن مترتب است نه حکم ثانوی! پس چه بر آن مترتب است؟! در اینجا حکم عقلی حاکم است یعنی در مرتبه اضطرار عقل در اینجا حاکم به الزام است یا عقل در اینجا حاکم به کف نفس است و شرع دیگر به اینجا کاری ندارد. شرع می گوید که چون آن موضوع به موضوع دیگر متبدل شد لذا در اینجا حکمی از احکام وجود ندارد. روزه تا اینجا واجب بود در صورت صحت و سلامت واجب بود الآن مرض آمده و عارض شده است. البته در مورد خصوص روزه می توانیم بگوییم که شارع حکم به حرمت کرده است یعنی ملاک برای روزه نیست و وقتی ملاک برای روزه نشد پس خود روزه بدعت می شود چون روزه مأمور به غیر ممضای شارع می شود و هر تکلیفی که امضای شارع در آن نباشد در آنجا نیت قربت منتفی است و لهذا صائم روزه خود را بدون نیت قربت می گیرد و این روزه بدعت می شود و بدعت هم حرام است.

اما در مورد اکل میته و امثال ذلک شارع حکم به حرمت کرد ولی در مورد اکل میته در مورد اضطرار شارع نمی گوید که این اکل میته **انقلب إلى الوجوب** شارع می گوید که حکم به حرمت در اینجا منتفی است. یعنی اضطرار می آید حکم حرمت را در اینجا برمی دارد نه اینکه به جای او وجوب را می گذارد. آن وقت عقل در اینجا حکم به وجوب می کند.

عدم وجود احکام واقعی ثانوی در عناوین ثانویه

پس ما در عناوین ثانویه احکام واقعی ثانوی نداریم، عدم حکم واقعی اولی داریم نه ایجاد حکم واقعی ثانوی! در مورد اکل میته انقلاب موضوع به خاطر انقلاب عنوان موجب رفع حرمت است و حرمت در اینجا برداشته می شود و وقتی که حرمت برداشته شد آن وقت در اینجا عقل حکم به بقاء نفس می کند. شارع می گوید که در اینجا حرمتی برای تو نیست، نمی گوید که در اینجا وجوب برای تو هست. شارع در اینجا می گوید: وجوب برای تو نیست مثلاً در صورتی که مسیر صلاة جمعه مسیر مخوفی باشد شارع می گوید که وجوب صلاة جمعه به خاطر این اضطرار به خاطر خوف از طریق یا لصوص یا سراق یا قطاع الطريق یا حرامی ها برداشته

می‌شود، نمی‌گویند که به جای برداشت وجوب حرمت در آنجا می‌آید. این حرف را شارع نمی‌زند. در اینجا آن موضوع خودش متبدل به یک عنوان دیگر می‌شود یعنی در اینجا اکل میته به عنوان **أَنَّهُ مَيْتَةٌ** دیگر حکم ندارد بلکه به عنوان **أَنَّهُ أَمْرٌ يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ بَقَاءُ النَّفْسِ** و یا به عنوان **أَنَّهُ أَمْرٌ مَثَلًا حَرَامٌ** حکم دارد. در طیّ طریقی که در آن طریق خوف هست نه اینکه طریق صلاة جمعه از وجوب مقدمی به حرمت مقدمی منقلب می‌شود بلکه طریق طریق صلاة جمعه نیست و طریق عادی است. یعنی وقتی انقلاب شد این انقلاب موجب می‌شود عنوان خود آن شیء به عنوان **أَنَّهُ شَيْءٌ** دیگر حکم نداشته باشد بلکه به عنوان **أَنَّهُ عِنْدَ خَارِجٍ** برمی‌گردد.

من باب مثال وقتی که شارع حرمت را متعلق به اکل میته کرده است الآن وقتی که اکل میته برای این شخص الزامی است، عنوان اکل میته دیگر از بین می‌رود و اکل اللحم می‌شود و دیگر اکل میته نیست چون آن عنوان حرمتی که متعلق به اکل میته بود در حال عادی بود و الآن که این اکل میته برای او لازم است این اکل میته می‌شود **أَكَلَ شَيْءٍ يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْبَقَاءُ وَ يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْحَيَاةُ سِوَاءَ كَانْ مَيْتَةً أَوْ غَيْرَ مَيْتَةٍ** پس اکل میته‌ای در واقع در اینجا نیست تا اینکه اکل میته در اینجا حرام باشد. شیء می‌شود یعنی میته در اینجا **يَنْقَلِبُ إِلَى الشَّيْئَةِ** عنوان شیئیت در اینجا به خود می‌گیرد نه به عنوان میته بودن! توجه کردید چه می‌خواهم بگویم؟!

پس صلاة جمعه از صلاة جمعه بودن **يَنْقَلِبُ إِلَى فِعْلٍ مِنَ الْأَفْعَالِ** میته از میته بودن **يَنْقَلِبُ إِلَى شَيْئَةٍ مِنَ الشَّيْئَاتِ**. البته به این نحو تعبیر نکردند، ما داریم این تقریر را این طور بزرگ می‌کنیم که خالی از وجه نباشد. فرض کنید صومی که در آنجا بود این صوم از صومیت **يَنْقَلِبُ إِلَى الْإِمْسَاكِ**، حالا امساک چیست؟ امساک که حکم ندارد؛ شخصی دلش می‌خواهد امساک کند یا دلش می‌خواهد امساک نکند آن دیگر در تحت احکام عقلی می‌رود که آیا امساک برای او ضرر دارد یا امساک برای او ضرر ندارد. نه اینکه صوم **يَنْقَلِبُ إِلَى الْحَرَمَةِ** بل **الْإِمْسَاكِ** یعنی مکلف امساک کند مثل اینکه الآن ماه رمضان نیست و کسی دلش می‌خواهد هیچ چیزی هم نخورد، روزه هم نیست فقط دلش می‌خواهد هیچ چیزی نخورد، به این روزه نمی‌گویند. این امساک از شرب و اکل خودش فی حدّ نفسه موضوعی از موضوعات است و **يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ حَكْمٌ ثَانَوِي** یعنی به یک حکم ثانوی برمی‌گردد امساک اگر برای او مضر است حرام می‌شود.

شخصی مریض است و گفتند که باید آب بخوری و اگر نخوری کلیه‌ات سنگ می‌آورد حالا در روز عید قربان این آب نمی‌خورد و می‌گویند که من می‌خواهم این روز را آب نخورم، این آب نخوردن حرام می‌شود. پس این با آن مورد اول دوتا است؛ در مورد دوم اصلاً حکمی نیست یعنی بر این عنوان حکمی وجود ندارد و این عنوان در تحت احکام عقلیه می‌رود و عقل راجع به این عنوان حکم به الزام می‌کند؟! حکم به عدم الزام می‌کند؟! در قول اول اصلاً حکم به حکم ثانوی انقلاب پیدا می‌کند یعنی شارع واقعاً دو موضوع دارد؛ یک موضوع در حال اختیار دارد که **يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْحَرَمَةُ** یک موضوع در حال اضطرار که **يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ الْوَجُوبُ**

خمر دو عنوان دارد؛ عنوان افساد و عنوان اصلاح و احیاء؛ به عنوان افساد **يَتَعْلَقُ عَلَيْهِ الْحَرَمَةُ** و به عنوان احیاء **يَتَعْلَقُ عَلَيْهِ الْوَجُوبُ**. ولی در این تقریر دوم یک عنوان ما بیشتر نداریم؛ خمر در وقتی حرام است که عنوان افساد داشته باشد و وقتی عنوان افساد نداشت دیگر این خمر نیست بلکه این مایع است و مایع می شود و مایع هم حلال است. میته در وقتی حرمت دارد که عنوان میته بودن در آن هست. الآن در این عنوان **لَحْمٌ مِنَ اللَّحْمِ** دیگر آن عنوان میته و غیر مذکّی در اینجا نیست فقط یک عنوان شیئیت است؛ لحمی از لحوم است. تلمیذ: موضوع هست یا نیست؟! در همین فرع دوم وقتی ما می گوئیم مایع یک موضوعی است مثل احکام اما حکم مایع اباحه است.

استاد: نه در دوم مایع تنها که نداریم مایع مبهم که نداریم! یا مایع ما شربت است یا سرکه است یا خمر است یا چیز دیگر است. بالأخره در تحت یک عنوانی از عناوین هست و در تحت هر عنوانی دریابید حکم خاص خودش را دارد ولی در مورد اضطرار اصلاً خروج از تکلیف است. در تقریر اول تکلیف دو نوع داشت؛ یا تکلیف به حرمت بود یا تکلیف به وجوب است. در صورت دوم یک تکلیف بیشتر نداریم و آن تکلیف اوّلی است. در صورت اضطرار تکلیف نیست. مگر ما آن روز نگفتیم که اگر یک بچه ده ساله بیاید شرب خمر بکند نه اینکه شرب خمر برای او حلال است بلکه شرب خمر برای او حرام نیست. یک مجنونی بیاید شرب خمر کند آیا می گوئیم که این عمل حرام انجام داد یا می گوئیم که عمل حلال انجام داد؟! هیچ کدام! اصلاً بر این عمل حکمی تعلق نمی گیرد نه اینکه عمل مجنون حلال است...؛ بالنسبه به غیر مجنون حرام است ولی بالنسبه به مجنون **أَصْبَحَ حَلَالاً** چون اصلاً مجنون مکلف نیست و اصلاً حرام و حلال نمی فهمد تا اینکه بگوئیم که حالا نسبت به او حلال می شود. این عمل به حرمت اوّلی خودش باقی است الاً اینکه شارع عقاب نمی کند. وقتی که طفل ده ساله شرب خمر می کند در اینجا عمل این حلال نیست چون اصلاً در مقام تکلیف نیست. تلمیذ: در مقام تکلیف هست.

استاد: نیست، تکلیف را عقل تعقل می کند این عقل ندارد.

تلمیذ: منظورم نسبت به بچه است، نسبت به مجنون بله، اصلاً شرایط برای تکلیف را ندارد اما اضطرار شرط برای تکلیف را دارد.

استاد: احسنت! همین! اضطرار می آید می گوید که مثل غیر تکلیف می شود یعنی چطور اینکه تکلیف مترتب بر اختیار است؟ وقتی که شخص اختیار دارد شارع حکم می کند و وقتی اختیار ندارد طرف مثل چوب می شود. شارع چه حکمی را بکند؟! وقتی که طرف مریض است شارع حکم به چه بکند؟! حکم به صیام بکند؟! به شارع می گوید که من می توانم روزه بگیرم ولی خب می میرم، می خواهید روزه بگیرم می گیرم! شارع می گوید: نه تو که مریض هستی مثل طفل می مانی. پس در این تقریر دوم اصلاً تکلیفی وجود ندارد و فقط

حکم عقل می ماند که عقل یا حکم به الزام می کند یا حکم به الزام نمی کند.

تلمیذ: این حکمی که شما نسبت به عقل فرمودید هم یک حکمی است و این حکم هم باز موضوع می خواهد، چطور می گوییم که حکم شرع مکلف به است ولی وقتی در اینجا تکلیفی وجود ندارد چون مکلف به ای وجود ندارد ولی با این حال حکم عقل را در اینجا حاکم می کنیم خب حکم عقل هم به یک موضوعی تعلق می گیرد

استاد: بله، حکم عقل هم به موضوع تعلق می گیرد ولی با حکم شرع فرق می کند. اگر ما قائل به انفکاک بین حکم عقل و حکم شرع باشیم پس در اینجا شرع حکم ندارد و اگر قائل به عدم انفکاک باشیم پس لازمه حکم عقل حکم شرع است. ثمره اش آنجا ظاهر می شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد